



بخش آموزش رسانه تفریحی سنتر

کلیک کنید  www.tafrihicenter.ir/edu

 نمونه سوال  گام به گام

 امتحان نهایی  جزوه

 دانلود آزمون های آزمایشی

متوسطه اول : هفتم ... هشتم ... نهم

متوسطه دوم : دهم ... یازدهم ... دوازدهم

www.tafrihicenter.ir

و خدايي که در اين نزديکي است / لای اين شب بوی پای آن کاج بلند...

احمد رمضان زاده

درس یازدهم

آن شب عزیز

من راهم کفید که بروم، همه را کفید، اما نمی شد آقا! نمی توانستم، شاعصابی شدید؛ کفید که «دستور می دهید»، اما باز هم من نتوانستم بروم؛ بقیه توانستند، بقیه رفتند، اما من نتوانستم آقا! دست خودم نبود؛ پایم سست شده بود؛ قلمم می لرزید؛ عرق کرده بودم، قوت این که قدم از قدم بردارم نداشتم. نمی خواستم که خدای ناکرده حرف شمارا زیر پا گذاشت باشم. گفتن ندارد، خودتان می دانید که من بیش از همه مصر بودم در شنیدن حرف های شما. صحبت امروز و دیروز نیست، همیشه این طور بوده است. از آن زمان که معلم بودید تا اکنون که باز معلم هستید. صحبت ترس نبود؛ دوست داشتن بود؛ عشقم به این بود که حرفان را بشنوم، فرمانتان را بپرسم.... الان هم دوستان دارم؛ بیشتر از همیشه.

مدیر را کلافه کردم بعد از رفتن شما، از بس سراغ شمارا از او گرفتم. می گفت «نمرات ثلث سوم را که داده اید رفته اید آقا! بی خبر» و می گفت «برای گرفتن حقوقان هم حتی سرزده اید.» احتمال می داد که چهره رفته باشید ولی یقین نداشتم، من هم یقین نداشتم تا وقتی با چشم های خودم ندیدم که بر بالای تل خانگی ایستاده اید- چخیه برگردن و کلت بر کمر- و برای بچه ها صحبت می کنید، یقین نکردم.

قلمرو زبانی :

مُصر : اصرار کننده ، پافشاری کننده / کلافه : بی تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزار دهنده ؛ کلافه کردن : گیج کردن / ثلث سوم : نوبت سوم ، نوبت خرداد / تل : تپه /

قلمرو ادبی :

کنایه : کلافه کردن /

آفتاب، چشم هایمان را می زد؛ برای همین دستان را بر چشم های درشتان که در نور آفتاب جمع شده بود، حایل کرده بودید، دست دیگرتان را هم به هنگام صحبت کردن مکان می دادید. بایک سال و نیم پیش فرق زیادی نکرده بودید. وقتی یقینم شد که خودتانید نزدیک بود بی اختیار به سوتان خیز بردارم و فریاد بزنم: «آقای موسوی! من موحّدی ام، ساگرد شما.» ولی این کار را نکردم؛ بر خودم مسلط شدم و پشت رویف آخر، گوشه ای کز کردم. شما هم مرادید معلوم است که دیدید ولی این که همان دم شناخته باشیم، مطمئن نیستم. یادم رفت برای چه کاری آمده بودم، آن قدر جذب دیدار شما شده بودم که فراموش کردم برای رساندن پیام به کمردان شما آمده ام. مثل کلاس، گرم و پر شور حرف می زدید و مثل کلاس، طغری و شوخی از کلماتان نمی افتاد. از صحبت هایمان پیدا بود که حله در کار است.

قلمرو زبانی :

حمایل: نگه دارنده ، محافظ ؛ حمایل کردن : محافظ قرار دادن چیزی برای چیز دیگر / کز کردن : خود را جمع کرده نشستن / همان دم : همان لحظه /

قلمرو ادبی :

حس آمیزی : گرم و پر شور حرف می زد /

وقتی حرف می‌تان تمام شد و تکبیر و صلوات بچه‌ها فرو نشست، به سمت من آمیدم. فکر این که مرا شناخته باشید، دلم را گرم کرد. از جا کنده شدم و به سمت شما دویدم. قبل از این که بگویم: «آقای موسوی، من...». شما آغوش کشودید و بغض زدید و گفتید: «بچه! سلام علیکم احمد جان موحّدی!» تعجب کردم از این که اسم و فامیلم را هنوز از یاد نبرده‌اید؛ بعد مکررا سخت در آغوش فشردیم و بوسیدیم.

دست مرا گرفتید و از میان بچه‌ها درآمدیم. از حال و روز سؤال کردید و من خبر قابل عرض نداشتم.

پرسیدم: «اگر اشتباه نکنم بوی حله می‌آید؟»

گفتید: «از شامته قوی شما تشخیص بوی حله غریب نیست.»

گفتم: «فکر می‌کنید امام حسین (ع) مارا دوست داشته باشد؟»

گفتید: «چرا که نه، شما عاشق حسینید و حسین بیش از هر کس دوست داشتنی‌ترین و مهربان‌ترین من است.»

قلمرو زبانی:

تکبیر: الله اکبر گفتن / غریب: دور، عجیب /

قلمرو ادبی:

کنایه: دل گرم کردن «نیرو دادن» / بوی حله می‌آید «نشانه‌های حمله پیدا است» /

استعاره: فکر دلم را گرم کرد (فکر مانند آتشی دلم را گرم کرد)

حسن امیزی: بوی حله می‌آید (حمله دیدنی است نه بوییدنی)

گفتم: «پس در این حله مرا هم با خود همراهی می‌کنید؟ نه برای جنگیدن، برای با شما همراه بودن، برای جنگ یاد گرفتن.»

منی پذیرفتید، بهانه می‌آوردید و طفره می‌رقید و اصرار می‌کرد که بوی التماس می‌داد، حاجت شما را متقاعد کرد.

مقتضات کار بسیار زودتر از آنچه من و شما تصور می‌کردیم، انجام شد. بچه‌ها بعد از شام پراکنده شدند، هر کدام به سویی رفتند.

من هم می‌توانستم و می‌خواستم که چون دیگر بچه‌ها در گوشه‌ای خودم را گم کنم و با خدای خود به دو دو دل بشنم اما همراهی با شما دوست تر داشتم.

بی آنکه بدانید تعقیبتان کردم چون شما معلم بودید و از آموختن هیچ چیز به شاگردانتان دریغ نداشتید، تنها و تنها برای تعلیم گرفتن، شج شما را در میان تاریکی تعقیب می‌کردم.

قلمرو زبانی:

طفره می‌رفتن: خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن، به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح دادن به سؤالی یا

کشاندن موضوع به موضوعات دیگر. / متقاعد: مجاب شده، مجاب: متقاعد کردن، مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن / شبیح: آنچه

به صورت سیاهی به نظر می‌آید، سایه موهوم از کسی یا چیزی

قلمرو ادبی:

حسن آمیزی: بوی التماس (التماس شنیدنی است نه بوییدنی)

آن قدر مراقب پنهان کاری های خودم بودم که نفهمیدم چقدر از سگرم فاصله گرفته ایم. میانه دوتپه ای که در کنار هم برآمده بود جای دنجی بود برای خلوت کردن با خدا. همین مکان مرا به سوی آن دوتل خاک کشانید. پیدا بود که پیش از این، سگر دیده بانی یا انفرادی دشمن بوده است. زمرمه لطیف و سبک و ملایم شاکان مرا تایید کرد. می بایست هرچه زودتر مخفیگاهی پیدا کنم که از هر دیدرسی در امان بانم. جز کودالی که از کنجکاوای گلوله توپ در خاک فراهم آمده بود. کجای می توانست مخفیگاه من باشد. در زمانی که ماه داشت سر بلند از پشت ابرهای تیره بیرون می آمد؛ ولی عمق کودال آن قدر نبود که بتوانم جبهه آدمی را ایستاده یا نشسته در خود بگیرم. سجده بهترین حالتی بود که می توانست مرا با خاک همسطح و یکسان کند.

قلمرو زبانی :

دنج: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد / دید رس: دیدن، دیده شدن / کنجکاوای گلوله توپ در خاک: فرو رفتن گلوله توپ در خاک

قلمرو ادبی :

حس آمیزی: زمرمه لطیف (زمرمه را می شنویم و لطیفی را لمس می کنیم) / تشخیص: ماه داشت سر بلند از پشت ابرهای تیره بیرون می آمد.

قلمرو فکری :

سجده بهترین حالتی بود که می توانست مرا با خاک همسطح و یکسان کند: معنی ظاهری آن این است که من با سجده کردن با خاک هم سطح می شدم و دیده نمی شدم اما معنی کنایی و ایهامی آن، این است که من با سجده خود را چون خاک در برابر عظمت خالق، پست و کوچک می کردم. برابر است با جمله ای که در فارسی دهم از شهید آوینی آمده است: « خاک مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است »

صدایی که می آمد، حزین ترین و عاشقانه ترین نغمی بود که در عرم شنیده بودم. دعای کسلی می خوانید؛ از حفظ هم؛ پیدا بود که از حفظ می خوانید، آنجا که شانشته بودید، جای برافروختن روشنی نبود، مگر چقدر فاصله بود تا نیروهای دشمن؟! از تختان پیدا بود که راز و نیاز و مناجات دارد به انتهای رسد. اول سر را از کودال در آوردم و اطراف را پاییدم، خبری نبود یا اگر بوده چشم نمی آمد. آرام از کودال در آمدم، دوباره اطراف را برانداز کردم و راه بازگشت را پیش گرفتم، از همان مسیر که آمده بودم. می بایست پیش از شباه سگرم می رسیدم.

قدری از راه را که رفتم، ماندم، جهت را نمی توانستم پیدا کنم. فکر کردم اگر پیش تر بروم به حتم کم می شوم. بر تل خاکی نشستم. خیلی طول نکشید که آمدید. به حال خودتان نبودید، حتی اگر من صدایان نمی کردم متوجه حضور من نمی شدید. نبودید، در این دنیا نبودید، اگر بودید از من می پرسیدید که « آنوقت شب آنجا چه می کنم؟ » و من هم پاسخی را که آماده کرده بودم تحویلتان می دادم.

قلمرو زبانی :

حزین: غم انگیز / پاییدم: با دقت نگاه کردم / برانداز کردن: سنجیدن /

ولی نرسیدید. با هم به سوی موضع، راه افتادیم. شکاکیتنا راه را بلند بودید. وقتی به موضع رسیدیم، بچه‌ها که گوشه و کنار پراکنده بودند، دور تا جمع شدند و شماراد میان گرفتند. چند

نفری زمان حمله را از شماریدند.

گفتید: «خیلی نباید مانده باشد.»

گفتند: «فرصت خوابیدن، هست؟»

خسته بودند. شب قبل خوابیده بودند. باران بی امان باریده بود و سگرها را آب برداشته بود.

گفتید: «فرصت چرتی شاید باشد اما سیر خواب نباید شد. خواب را فرزه کنید. بچید ولی سیر خوابید، ایستاده یا نشسته، خوابید، آسپخان که بی کمترین صدا بر خرید. نه امشب فقط که همیشه بر همه چی تان مسلط باشید. نگذارید که هیچ تایل و خواسته‌ای بر شما مسلط شود. اگر چنین باشد، دشمن هم نمی تواند بر شما مسلط شود. حالا بروید و منظر خبر باشید.»

اطرافتان را که خلوت شد، به سمت سگرتان راه افتادید و من هم با فاصله ای نه چندان دور سعی کردم که پا جای پای شما بگذارم. مثل برق و باد خودم را به سگر رسانم و تفنگم را بردارم. آنچه مشکل بود، یافتن شما بود در این معرکه و تاریکی.

قلمرو زبانی:

موضع: مقر، قرارگاه / سنگرها را آب برداشته بود: سنگرها پر از آب شده بود / سیر خواب نباید شد: زیاد خوابید تا از خواب سیر بشوید / خواب را مزمه کنید: کم بخوابید / مثل برق و باد خودم را به سگر رسانم: به سرعت به سگر آمدم / معرکه: میدان جنگ

قلمرو ادبی:

کنایه: سنگرها را آب برداشته بود / سیر خواب نباید شد / استعاره: خواب را مزمه کنید (خواب مثل چیزی است که مزمه می شود) تشبیه: مثل برق و باد خودم را به سگر رسانم

تو چنان شروع کرده بود و صدای میب آن، صدای کودکانه اتا خشک کلاش را در خود، مضمم می کرد. مسلّم بود که در میان یا پشت نیروها شمارانی شود پیدا کرد. به سمتی که بچه‌ها پیش می رفتند بنا بر او دیدن گذاشتم. کم کرده داشتم. آمده بودم که جنگیدن یاد بگیرم و اگر شمارا پیدا نمی کردم، ناکام می ماندم. از رده صدای شامی بایست پیدایان می کردم. راه تنگ و باریک بود و پیشی گرفتن از بچه‌ها سخت مثل.

مجبور تمام شد و وارد محوطه پیش روی خاک ریزه‌های دشمن شدم اما هنوز از شامشانی نبود. تیربارها، دوشکاها، تک تیرها و رگبارها همه تلاشان این بود که بچه‌ها را از نزدیک شدن به خاک ریز باز دارند اما فاصله بچه‌های بی حفاظ محوطه به محوطه با خاک ریز کمتری شد.

قلمرو زبانی:

مهیب: ترسناک / کلاش: کلاشینکف، نوعی اسلحه / معبر: محل عبور، گذرگاه / بچه‌های بی حفاظ لحظه به لحظه کمتر می شد: شهید می شدند. / دوشکا: اسلحه ای قوی که که بزرگ تر و قوی تر از تیربار است.

قلمرو ادبی:

تشخیص: تیربارها و دوشکاها و رگبارها، تلاش می کردند /

وقتي بچه‌ای که می افتاد، خوابیده به سمت خاک ریز نشانه می رفتند و آخرین رمق ایشان را در آخرین فنک ایشان می نه می خوردند و سلیک می کردند، جایز نبود که من، بچان بی حرکت بانم و فقط دنبال شما بگردم. آن قسمت خاک ریز را که بیشتر آتش به پامی کرد، نشانه رفتم و یک خشاب منگم را دست در همان نقطه آتش، خالی کردم و با خاموش شدن آن آتش که تیر بار به نظری آمد، نیرو گرفتیم و بچه‌ها هم که امکار از دست آن ذله شده بودند، تکبیر گفتند.

بعد از فرو نشستن صدای تکبیر بود که صدای شمارا شنیدم. از سمت چپ با شور و حالی عجیب بچه‌ها را به اسم صدامی کرید و هر کدام را به کاری فرمان می دادید. یک سخته که چستان به من افتاد، گفتید: «تو چرا استادی؟ برو جلودیکه، تو که ماشاء الله خوب بلدی آتش خاموش کنی، برو جلودیکه، برو! دوتا تکبیر دیکه بکی کار تمومه.»

از طرفی ذوق کردم، بال در آوردم، عشق کردم از این که فهمیده اید که انهدام آن تیر بار کار من بوده است و از طرفی دلم نمی خواست که حضور مرا بفهمید و مرا از خودتان دور کنید.

قلمرو زبانی :

خشاب : جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می شود و گلوله ها پی در پی از آن وارد لوله سلاح می شود. / ذله : به تنگ آمدن / بال در آوردم : بسیار خوشحال شدم / انهدام : نابود کردن /

قلمرو ادبی :

کنایه : بال در آوردم

استعاره : من مانند پرنده ای بال در آوردم

خودم را آهسته به پشت سران کشاندم تا بلکه از یادتان بروم و بتوانم، بچان با شما باشم. یک سخته فکر کردم که «اگر قرار بود شما فقط کار یک نفر را انجام بدهید سر نوشت حله چه می شد؟ چه معلم عجیبی!»

درست در همان سخته، شما «یامدی» غریانه ای گفتید و تفنگ از دستتان افتاد و من نفهمیدم چرا. ولی بی اختیار پیش دیدم تا تفنگ را بردارم و به دستتان بدهم. مثل گاهی که در کلاس، قلمی، کاغذی از دستتان می افتاد و بانی اختیار، خم می شدیم تا آن را به شما بدهیم.

ایستاده بودید ولی تفنگ را نگر قفید. به دستتان نگاه کردم، دیدم که از چنان خون می ریزد، تفنگ را با دست چپ از من گرفتید و همه را گفتید که بروند، من را هم گفتید و باز برگشتید به حال اوتان، امکار نه امکار که یک دست از دست داده اید.

یک تیر هم به زانوی من خورد که مراد هم چنان انا همان یک سخته پیش، از شما یاد گرفته بودم که با تیر بر زمین نیستم. شما دوباره «یامدی» گفتید اما این بار جگر خراشتر توانستید ایستاده بمانید، به خود چپید و تا من بکمر متان، به زمین افتاده بودید. سران را توانستم در دست بگیرم؛ دیگران هم آمدند، تیر امکار خورده بود به خلع سینتان، به زیر قلبتان.

از اینکه بچه‌ها دورتان جمع شدند، عصبانی شدید، با آخرین رمق میاتان داد زدید و همه دستور دادید که بروند، وقتی که تعطل کردند، موففشان کرید. گفتید که «دستور می دهیم» به یک نفر هم گفتید که «به برادر محسن خبر بده که ادامه حله را در دست بگیرد.»

و خدا ای که در این نزدیکی است / ای این شب بوی پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

دوباره به من تشرزید که بروم، سرتان را روی زمین بگذارم و بروم. من می خواهم دستورتان را اطاعت کنم اما توانستم، باور کنید که توانستم.

شهادتین گفتید و یک بار دیگر امام زمان را صدا زدید و خاموش شدید. آخرین کلمات «یا مهدی» بود.

افتخارم این است که خودم با پای لنگ شما را به خطر رساندم و بیوش شدم. و حال دلخوشی ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا میایم. کرد قاب عکستان را پاک کنم. سگتان را بشویم، گلدانان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور کنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یاد می آید. به همین زنده ام آقا!

قلمرو زبانی :

تشر : سخنی که همراه با خشم ، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدید کردن کسی گفته می شود. / شهادتین :
آشهاد آن لاله الله و آشهد ان محمد رسول الله ، گفتن /

سانتاماریا (مجموعه آثار) ، سید مهدی شجاعی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

۱- با توجه به متن درس، معنای واژه های زیر را بنویسید:

الف) مَعْبَر : (محل عبور رزمندگان در میدان مین)
ب) ذَلَّه شدن : (خسته شدن)

۲- شش واژه مهم املائی از متن درس انتخاب کنید و به کمک آنها ترکیب های وصفی یا اضافی بسازید.

۳- در بند پنجم، زمان فعل ها را مشخص کنید.

شد: ماضی مطلق) فرو نشست (ماضی مطلق) آمید (ماضی مطلق) شناخته باشید (ماضی التزامی) کرد (ماضی مطلق) کنده شدم (ماضی مطلق) دویدم (ماضی مطلق)
بگویم (مضارع التزامی) نبرده اید (ماضی التزامی)

۴- برای کاربرد هر یک از ضمائر زیر، جمله های مناسب از متن درس بیابید؛ سپس مرجع ضمیرها را مشخص کنید.

ضمیر پیوسته (متصل) : وقتی حرفیایان تمام شد (تان: مضاف الیه، مرجع، آقا معلم)

ضمیر گسسته (جدا) : از شما قوی شما شخص بوی حله غریب نیست (شما: مضاف الیه، مرجع: رزمندگان دانش آموز)

قلمرو ادبی :

۱- با توجه به متن درس:

الف) دو « کنایه » بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید. ب) یک نمونه « حس آمیزی » مشخص کنید.

۲- فضا سازی، در کدام قسمت از متن، نقش مؤثری در پیشبرد داستان داشته است؟

و خندایی که در این نزدیکی است / لای این شب بوی پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

قلمرو فکری :

۱- سروده های زیر را از نظر محتوا بررسی کنید و درباره ارتباط هر یک از آنها با متن درس به اختصار توضیح دهید:

الف) کس چون تو طریق پاک بازی نگرفت با زخم نشان سرفرازی نگرفت
زین پیش دلاورا، کسی چون تو شگفت حیثیت مرگ را به بازی نگرفت!

سید حسن حسینی

توصیف رزمندگان است که بدون ادعای جبهه های حق علیه باطل رفتند؛ از مرگ نهراسیدند، مشتاقانه به استقبال مرگ رفتند.

ب) برای وصف میدان های پُر مین برای وصف خال و زلف چین چین
نه در شیراز و نه در شهر گنجه «نظامی» می شوم در «قصر شیرین»

علی سهامی

شاعر با ایهامی لطیف خودش را همیشه برای جنگ با متجاوزان آماده می داند

۲- سروده زیر با کدام قسمت از متن درس مناسبت دارد؟

هر سال چو نوبهار خرم بیدار شود ز خواب نوشین

تا باز کند به روی عالم دیباچه خاطرات شیرین

از لاله دهد به سبزه زیور ای دوست، مرا به خاطر آور!

ملک الشعرای بهار

حالا دنجی ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. کرد قاب عکستان را پاک کنم. گنگتان را بشویم، گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می آید. به همین زنده ام آقا!

شعر خوانی

شکوه چشمان تو

۱- آه این سر بریده ماه است در پگاه؟ یا نه! سر بریده خورشید شگواه؟

قلمرو زبانی:

آه: شبه جمله / پگاه: صبح زود /

قلمرو ادبی:

سر ماه، سر خورشید: اضافه استعاری و تشخیص / مراعات نظیر: ماه و خورشید

آیا این شهید سر بریده همچون ماهی است که در پگاه طلوع کرده است؟ (شاعر تصویر هلال ماه را به سر بریدگی آن تعبیر می کند) یا خورشید سر بریده است در هنگام غروب (خورشید به هنگام غروب خونین و سرخ رنگ است چنان که شهید)

۲- خورشید، بی حافظ نشسته به روی خاک؟ یا ماه بی ملاحظه افتاده بین راه؟

قلمرو زبانی:

بی حافظ: درست و بعینه

قلمرو ادبی:

استعاره: «خورشید» استعاره از شهید حججی

قلمرو فکری:

بی ملاحظه: ماه زیباست و بی ملاحظگی در مورد زیبا روی یعنی زیبایی خود را آشکارا در معرض دید قرار دادن. پیکر شهید، گویی خورشید است که بعینه روی خاک قرار گرفته است یا ماه است که بی آن که ملاحظه زیبایی خود را بکند، خود را آشکار ساخته است.

۳- ماه آمده به دیدن خورشید، صبح زود خورشید رفقا است سرشب سراغ ماه

قلمرو زبانی:

صبح زود: احتمالا اشاره دارد به زمان شهادت شهید که صبح زود بوده است /

قلمرو ادبی:

تضاد: صبح زود، سر شب / مراعات نظیر: ماه، خورشید / استعاره: «خورشید» در مصراع اول و «ماه» در مصراع دوم، استعاره از شهید حججی /

قلمرو فکری:

ماه با تمام زیبایی اش صبح زود به دیدن شهید آمده است. خورشید (هنگام غروب سرخ رنگ است) با تمام عظمت خود به هنگام غروب به دیدار شهید رفته است.

۴- جن شهادت از همه جانی فراتر است ای محسن شهید من، ای جن بی گناه

قلمرو زبانی:

حسن: زیبایی /

قلمرو ادبی:

جناس: حسن، محسن

قلمرو فکری:

زیبایی شهادت، از همه زیبایی ها فراتر و ارجمندتر است و تو ای محسن شهید، آن شهید زیبای من هستی.

۵- ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه

قلمرو زبانی:

یوسف: نهاد / هیچ: قید

قلمرو ادبی:

تلمیح دارد به داستان حضرت یوسف (ع) / می ترسم: ایهام دارد الف) یقین دارم ب) واهمه دارم.

قلمرو فکری:

یوسف که خود در زیبایی مثل است، می ترسم با تجلی زیبایی تو، از زیبایی خویش شرمنده شود؛ پس ای یوسف، خود را آشکار نکن

۶- شاهد، نیاز نیست که در محضر آورند در دادگاه عشق، رگ گردنت گواه

قلمرو زبانی:

شاهد: گواه / محضر: دادگاه /

قلمرو ادبی:

دادگاه عشق: تشبیه / تشخیص: گواهی دادن رگ گردن

قلمرو فکری:

نیازی به حضور شاهد و گواه نیست؛ زیرا در دادگاه عشق، رگ گردن تو، خود گواهی خواهد داد که در راه عشق شهید شده ای .

شاعر به ویژگی های عاشق شهادت بودن، اسارت و شرافت شهید اشاره دارد

۷- دارو اسارت تو به زینب اشارتی از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه؟

قلمرو زبانی:

چشمت کشیده راه: یعنی به راه چشم دوخته شده است؛ به راه می نگری و منتظر هستی.

قلمرو ادبی:

کنایه: چشم کشیده راه / بیت، تلمیح دارد به واقعه عاشورا و اسارت حضرت زینب (س)

قلمرو فکری:

این اسارت تو ما را به یاد اسارت حضرت زینب (س) می اندازد؛ زینب محو تماشای سیر برادر شده بود، تو از اشتیاق چه کسی است

که این گونه محو تماشا شده ای؟

۸- از دور دست می رسد آیا کدام یک؟ ای مسلم شرف، به کجا می کنی نگاه؟

قلمرو زبانی:

شهید حججی را همان مسلم بن عقیل می داند که به سوی کوفه انگار فرستاده شده است

قلمرو ادبی:

تلمیح: ماجرای مسلم بن عقیل فرستاده امام حسین (ع) به سوی کوفه

قلمرو فکری:

ای فرستاده امام حسین، از دور دست ها منتظر کدام پیک دیگری هستی؟ (در حالیکه خودت فرستاده هستی)

۹- لبریز زندگی است نفس های آخرت آورده مرگ، گرم به آغوش تو پناه

قلمرو زبانی:

لبریز: یک واژه مرکب است

قلمرو ادبی:

متناقض نما (پارادوکس): لبریز زندگی است نفس های آخرت / تشخیص: مرگ به آغوش کسی پناه بیاورد

قلمرو فکری:

نفس های آخر تو، نشانه مرگ تو و پایان کار تو نیست بلکه امید زندگی است، برای همین است که مرگ به تو پناه آورده است تا پایان کار نباشد و از شهادت تو، زندگی بگیرد.

۱۰- یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است ای روضه مجسم گودال قتلگاه

قلمرو زبانی:

یک کربلا شکوه: « کربلا » ممیز / نهفته است: ماضی نقلی / روضه: روضه خوان /

قلمرو ادبی:

تلمیح: به واقعه عاشورا و گودال قتلگاه که پیکر مطهر امام حسین (ع) در آن افتاد و در آنجا به شهادت رسید نیز با توجه « روضه اشاره ای دارد به روضه خوانی در سوگ حضرت.

قلمرو فکری:

تو زنده کننده عظمت و شکوه حادثه کربلایی. تو تجسم بخش گودالی هستی که سر مبارک امام حسین در آن قرار داشت. (پیکرت، گویی روضه خوانی است که واقعه گودال قتلگاه را به تصویر می کشد).

مرتضی امیری اسفندقه

درک و دریافت:

۱- برای خوانش مناسب شعر، بهتر است ترکیبی از کدام انواع لحن را به کار گیریم؟ با لحن تغزلی و حماسی

۲- با توجه به متن شعر خوانی به پرسش های زیر پاسخ دهید:

الف) در بیت های ششم تا هشتم، شاعر به کدام ویژگی های شهید محسن حججی اشاره دارد؟ میت ششم: سربیده شهید / میت هفتم: چشم به

راه بودن / میت هشتم: در انتظار بودن

ب) برای پاسداشت ارزش های قیام عاشورا و راه شهدا چه باید کرد؟ یاد و خاطره شهدا را باید در دلها و قلبها زنده نگه داشت.